

## برکت یا نکبت (با کسره «ت»)

؟ ۵۷

### اگر برکت، ..... ؟

برای جلوگیری از نامگذاری و قضاوت در باره آنچه که در سال ۱۳۵۷ در ایران پیش آمد و منجر به رفتن محمد رضا شاه پهلوی و آمدن آیت «الله» خمینی شد، از بکار بردن هیچ واژه ای امثال {انقلاب، ارتجاع و...} استفاده نمی کنم تا پیشاپیش قضاوتی نشده باشد. در عوض به مقایسه موضوعات مختلف، از جمله مسائل روزمره زندگی شامل خورد و خوراک، تحصیل، شادی، تن فروشی، و همچنین موقعیت اجتماعی و جایگاه ایران و ایرانی را در چشم جوامع دیگر.

### قبل از ۱۳۵۷

**1- تحصیل :** از کلاس ابتدایی تا دانشگاه تقریباً همه چیز رایگان و همه هزینه ها توسط حاکمیت پرداخت می شد (( در شروع دبیرستان، دانش آموز دبیرستانی خود هزینه کتابهای درسی را می داد، در دانشگاه بخش کمی را )) . ثبت نام از دبستان تا پایان دانشگاه می شود گفت کاملاً رایگان بود و اگر هزینه ثبت نامی هم بود خیلی پایین و نا دیدنی بود. البته خود دانش آموز دفتر و قلم را برای نوشتن مشق و دیگر کارها از جیبش پرداخت می کرد که انصافاً قیمتی نداشت. در ابتدای تمامی کتابهای درسی هم عکس شاه، فرح و ولیعهد هم همیشه بود( اینکه از واژه شاه، فرح استفاده می کنم، نه قصد توهین است و نه چیز دیگری، درست همین اسامی در جامعه مورد استفاده قرار می گرفت را استفاده. فراموش کردم که به این نکته اشاره کنم و آن این بود که روی بخش بیرونی کتابها، شعر زیر نوشته شده بود :

#### زدانش دل پیر برنا بود

#### توانا بود هرکه دانا بود

در دبستان هم که تغذیه رایگان شامل شیر، پسته، بیسکویت، انجیر و خلاصه مواد خوراکیهای مختلف راه افتاده بود.

فضای مدارس ابتدایی هم شاد بود و پر از برنامه های شادی آفرین، اگر دانش آموز کنار دستی ما غایب بود، یا حتماً مثلاً سرما خورده بود یا انتقالی گرفته بود به دبستانی دیگر و یا شهری دیگر، یعنی خبر مرگی نبود که مثلاً در جنگی یا بمبگذاری و از اینجور مسائل علت غیبت وی شده باشد .

قبل از عید نوروز بچه ها همه شاد و شنگول به استقبال نوروز می رفتند و کلاسها تق و لوق و بیشتر با برنامه های شاد می گذشت. درست در آخرین بعد از ظهر که دبستان برای ۲ هفته تعطیلات عید نوروز بسته می شد، یک سری از دانش آموزان را صدا زده و بدون هیچ توضیحی از آنها میخواستند که در کلاس باقی بمانند، وقتی همه بچه های کلاس ها دبستان ا ترک می کردند، آنوقت همان بچه های باقیمانده در کلاس را ناظم یا مدیر دبستان صدا می زد و به گوشه ای از حیاط دبستان و یا کلاسی دیگر که یک مشت کارتن ردیف شده بود می فرستاد، میدانید برای چه؟!

برای انتخاب کفش و کت و شلوار و بطور کلی لباس نو برای سال جدید. اینها دانش آموزانی بودند که وضع مالی آنها مناسب نبود و به «بچه های بی بضاعت»، شناخته می شدند. البته با این واژه هیچکس آنها را صدا نمی زد.

در آن دوران، یعنی قبل از آمدن آیت «الله» خمینی، یعنی همین حدود ناچیز نیم قرن پیش، همه دانش آموزان صبح که می آمدند دبستان، باید موهایشان کوتاه شده بود و ناخن هایشان کوتاه، یعنی بطور کلی بهداشت اولیه رعایت شده باشد. اگر چنین نبود، آقای ناظم دبستان با یک چوبدستی می آمد و می گفت: دستا بالا و با چوبی که در دست داشت، آن صبح زود بر کف دستان ظریف دانش آموز می کوبید، البته بستگی به اخلاق ناظم، ضربات بالا پایین داشت، بعضی هاشان گویا به هر دلیلی عقده ای بودند و یا بهر دلیلی خیلی محکم این چوب را به کف دستهای ظریف دانش آموز آنچنان می کوبیدند که برخی از شدت درد گریه هم می کردند و می گفتند: « آقا بخدا دفه دیگه

نخونامو می گیرم، زن». بودند هم دانش آموزان توخسی که با چنان غروری چوپها را می خوردند و خم به ابرونمی آوردند، بخاطر روکم کنی آقای ناظم. این جور تنبیه ها هم بیشتر در دبستانهای ابتدایی شهرستانها رواج داشت تا پایتخت (تهران) یا مراکز استانها. نه که در پایتخت نباشد. برخی از آموزگاران وقتی از دانش آموزی خوششان نمی آمد به هر دلیلی، او را با نام حیوانی مثل کره خر، کره بز و امثالهم مورد خطاب قرار می داد. باید یاد آوری کنم که فقط تنبیه نبود، از طرف دبستان و یا وزارت آموزش و پرورش به دانش آموزان جایزه هم داده می شد، چه به دلیل ادب و یا چه به دلیل نمرات بالا. بعضی از آموزگاران هم آنچنان مهربان و با محبت بودند که وقتی مثلاً یک ربع مانده بود به زنگ خانه، فوق برنامه می گذاشت و به یکی از بچه های کلاس که هنری داشت یا صدای خوشی، میگفت: فلانی بیا پای تخته یک دهنی بخوان یا هنری نشان بده. خلاصه منظورم آموزگارانی است که شامل بیت زیر می شدند :

## درس معلم ار بود زمزمه محبتی      جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

آب و نانی، کفش و کلاهی، درس و مشقی، کمی کمتر یا بیشتر. چیزی به اسم بچه های کار که نون آور خونه باشد نبود، یا اگر هم بود برای جیب خودش بود، شامل شانسی فروشی یا نزد مغازه داری کار کردن. برخی پدر مادرها عمداً بچه را می فرستادند در محلی مشغول کاری بشود که تمام تابستان تو کوچه پس کوچه ها به قول خودشان ولگردی و تپله بازی و غیره نکند. تابستان به خوشی می گذشت و دبستان از نو آغاز با همان توصیفات که در بالا شرح داده شد. آیا در آن دوران در اروپا مثلاً در فرانسه چنین بود، من نگارنده که شخصا نمیدانم.

### دبیرستان :

در دبیرستان تمامی کتابها از کتابفروشی انصافا با قیمت پایین توسط دانش آموز دبیرستانی خریداری می شد، یا اگر دانش آموزی کتابهایش را مرتب و تمیز نگهداری کرده بود با قیمتی پایین در اختیار خریدار می گذاشت و یا رایگان. در دبیرستان دیگر خبری از چوب تر آقای مدیر یا ناظم نبود و یا موهای کوتاه شده با نمره ۲ یا ۴. انصافا دوران دبیرستان خوش بودیم.

در دوران دبستان و دبیرستان به مناسبت تولد شاه و ولیعهد یعنی ۴ و ۹ آبان تعطیل بود و جشن برگزار می شد، شامل رژه دانش آموزان از برابر تمثال شاه و فرح و ولیعهد، به اضافه برنامه های هنری دیگر و سخنرانی هایی در قدردانی از خدمات شاه.

### دانشگاه :

برای ورود به دانشگاه باید همه دانش آموزان که دبیرستان را تمام کرده و دیپلم گرفته بودند امتحان کنکور داده و هر دیپلمه ای که در کنکور قبول می شد، با توجه به رتبه نمراتش رشته انتخاب می کرد، اگر در مرحله انتخاب رشته قبول می شد، حکومت به وی بورس تحصیلی می داد که ماهانه به حساب دانشجو ریخته می شد. مذهب و اعتقاد دانشجو هم اصلاً معیار رد و قبولی نبود، تمامی دانشجویان بیمه درمانی داشتند. در سلف سرویس دانشگاه قیمت غذا برای دانشجویان خیلی ازان بود. برای نمونه غذایی که در رستورانهای شهر مثلاً ۲۰ تومان بود، برای دانشجو ۵ ریال بود، یعنی یک چهارم قیمت، شامل نوشابه و غیره ( نمونه چلوکباب با نوشابه و سالاد و متخلفات دیگر). در دانشگاه فعالیتهای هنری شامل برنامه های شب شعر که گاه رنگ و بوی سیاسی ( نه خیلی عریان) هم داشت، به اضافه برنامه هنری برقرار بود. اردوگاه های هنری تابستانی همچنین، در برخی دانشگاه ها خوابگاه دانشجویی بود که یا رایگان و یا با کرایه پایین در اختیار دانشجویان قرار می گرفت

دم درب ورودی دانشگاه بخشی به اسم « گارد دانشگاه» هم بود که برای مواقعی بود که اگر دانشجویان در دانشگاه ها دست به اعتراضی می زدند، این گارد وارد شده و

عده ای را دستگیر و به ساواک می برد، عده ای را ۲ یا ۳ روز یا حداکثر یک هفته بعد آزاد و یا عده ای را نگه داشته و محاکمه می کرد. دانشجویانی که به چند ماه یا چند سال زندانی محکوم شده بودند، نقل می کردند که در ساواک شکنجه می شدند، شامل مشقت و لگد و شلاق، البته برای مدتی محدود و نه هر روز و هر ساعت، پس از دادگاهی شدن هم که فقط محکومیت خود را می کشید و آزاد می شد، البته بودند که محکومیتشان تمام شده، ولی به دلایلی در جا آزاد نمی شدند، که به آن می گفتند « ملی کشی ». دانشجویانی که بعد از ماهها یا چند سالی که آزاد می شدند، بدون هیچ مانعی وارد دانشگاه شده و به تحصیلشان ادامه می دادند، در طی دوران زندانی (اگر دانشجویی به زندان محکوم می شد) وام دانشجویی بهیچوجه قطع نشده و به حسابش واریز می شد. مزاحم خانواده دانشجوی زندانی هم نمی شدند، بطور کلی به برادر یا خواهر یا پدر مادر و یا فامیل زندانی کاری نداشته و مزاحمتی ایجاد نمی شد. به دوستان دانشجوی زندانی هم کاری نداشتند .

دانشجویانی که به هر بهانه ای در دانشگاه اعتراض می کردند، بیشتر چپ ها( شامل کمونیستهای منفرد، سازمان چریکهای فدایی خلق، پیکار و خلاصه چندین گروه و سازمان کوچک و بزرگ دیگر)، و مسلمانان بنیادگرا بودند، شامل همین هواداران تحصیل کرده همین رژیم اسلامی که بیشترین مشکلاتشان با حاکمیت کوتاهی و بلندی دامن بانوان و یا فیلمهای سینمایی به قول آنها لختی بود و یا سازمان مجاهدین خلق بودند که می گفتند با شاه مبارزه می کنند برای حکومتی اسلامی به اضافه کمک به خلق فلسطین و ظفار و دیگ خلقهای تحت ستم .

همه در یک موضوع همسنگر بودند و آن اینکه شاه نوکر بی اختیار « امپریالیسم آمریکا » است و کشور را دو دستی دارد در اختیار خارجی می گذارد .

عده کمی از همین دانشجویان به فلسطین رفته و در اردوگاه های فلسطینی آموزش نظامی دیده و با اسلحه وارد کشور شده و به قول خودشان به « اعدام انقلابی » مزدوران شاه و امپریالیسم و گاه برخی از آمریکائیهای مقیم ایران پرداخته و گاه به بانکها حمله کرده و داراییهای بانکها را تحت عنوان « مصادره « اموال خلق » با خود می بردند .

ساواک (سازمان امنیت) اگر دستش می رسید آنها را دستگیر کرده و برای اعتراف شکنجه می داد. می گفتند شامل کابل زدن به کف پا، از سقف آویزان کردن (قپانی)، آپلو . اما برای مدتی محدود ونه ۲۴ ساعته و ۲۶۵ روز سال، و همچنانکه در قبل گفتم بعد از دادگاه و دادن محکومیت، زندانی در زندان بود تا پایان . برخی مواقع هم به مناسبتها یی شاه بخشش می داد . از جمله به یکی از افرادی که قصد ترور محمد رضا شاه پهلوی را داشت که چندی پیش از دنیا رفت .

**نکته :** سازمان امنیت یا همان « ساواک »، اسمش چندین برابر از عملکردش ترس و وحشت در بین مردم ایجاد کرده بود، بطوریکه این ضرب المثل در بین مردم رایج شده بود که می گفتند:

دیوار موش داره، موش هم گوش داره.

یعنی هر صحبتی که در رابطه با سیاست ردوبدل شود، ساواک از آن با خبر است . چرا چنین انعکاس بیرونی داشت ؟

شخصاً نمیدانم، اما اشخاصی که توسط ساواک به دلایل امنیتی دستگیر شده بودند، چنین ذهنیتی به آن نداشتند. در این زمینه می توان به گفته آقای حسینعلی منتظری (روحانی سرشناس) اشاره کرد که خطاب به خمینی گفته بود: « شکنجه گران شما روی ساواک شاه را سفید کرده اند . که این ناشی از اوج وحشیگری و بیرحمی « ساواما »، یعنی سازمان امنیت رژیم اسلامی حاکم بر ایران بوده و هست. تجاوز به زندانی چه زن و یا مرد در زندانها از طرف ماموران نبود، اگر خلافتش را کسی میداند، لطف کرده جهت آگاهی، اطلاع رسانی کند. با خانواده زندانیان سیاسی، وحتىی گروههای مسلح محترمانه برخورد می شد. در این زمینه میتوان به گفته های خواهر باکری ها که یکی از برادرانش در زمان محمد رضا شاه پهلوی به حبس ابد محکوم شده بود و گویا براد دیگرش اعدام در آدرس زیر گوش فرا داده و خود قضاوت کرد :

[https://www.youtube.com/watch?v=A\\_Wd-m2CDCl](https://www.youtube.com/watch?v=A_Wd-m2CDCl)

<https://www.youtube.com/watch?v=CXFI0BJU770>

**یاد آوری:** من در آن مقطع دانشجو نبودم ، اما با تعدادی از این دانشجویان دوست بوده و رفت و آمدی داشتم ، بیشترین حرفشان ( بویژه مذهبی ها) این بود که شاه دارد فساد به بار می آورد و بیشتر مشکیشان آزادی زنان در پوشش و نوع شیوه زندگی کردنشان بود، یا فیلمهایی که سینما به اکران می گذاشت و گاه دارای صحنه های به قول خودشان «سکسی» بود، و وجود حلبی آباد در جنوب تهران، و گیر دادن به انقلاب سفید شاه که شامل ۱۶ ماده بود و می گفتند به دستور آمریکا و برای نابودی کشور است، از جمله تشکیل :  
اصلاحات ارضی و الغای رژیم ارباب رعیتی - ملی کردن جنگلها - فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی - سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها - سپاه دانش - سپاه بهداشت - سپاه ترویج آبادانی - ایجاد خانه های انصاف و شوراهای داوری - ملی کردن آب های کشور - نوسازی شهرها و روستاها با کمک سپاه ترویج و آبادانی - انقلاب اداری و انقلاب آموزشی - فروش سهام به کارکنان واحدهای بزرگ صنعتی - مبارزه با تورم و گران فروشی و دفاع از منافع مصرف کنندگان - تحصیلات رایگان و اجباری - تغذیه رایگان برای کودکان خرد سال در مدارس - پوشش بیمه های اجتماعی برای همه ایرانیان - مبارزه با معاملات سوداگرانه زمین ها و اموال غیر منقول - مبارزه با فساد - رشوه گرفتن و رشوه دادن و چند اصل دیگر و از همه خطرناکتر:

### « اصلاح قانون انتخابات ایران به منظور دادن حق رای به زنان و حقوق برابر با مردان»

در بین این اصول دو تای آنها برجستگی بیشتری داشتند و مخالفان شاه هم حساسیت بیشتری به آنها داشتند که یکی اصلاحات ارضی، و دیگری دادن حق رای به زنان بود .  
حاکمیت قبل از ۵۷ حتی به دانشجویان مخالف خودش بورس تحصیلی برای خارج میداد تا بروند درس بخوانند و تخصص بگیرند و از آنها می خواست که اگر قصد ماندن در خارج از کشور را دارند، تعهد بسپارند که چند سالی در خود کشور خدمات رسانی کنند(نمونه این دانشجویان فرزند دکتر فاطمی وزیر امور خارجه مصدق بود که بعد از ۲۸ مرداد تیر باران شد).  
دانشجویان در تابستان از طریق دانشگاه از چنین امکانی برخوردار بودند که بعنوان کار آموزی با دریافت حقوق به کار بپردازند .

**۲ - مشاغل :** در زمان حاکمیت قبل از آیت «الله» خمینی، هر کسی شغلی داشت، شخصی از سر فقر و ناداری کلیه خویش را نمی فروخت، کسی فرزندش را بخاطر نداشتن پول به بیگانه نمی فروخت . یک آموزگار حقوق کافی داشت، طوری که پس از مدت کوتاهی صاحب خانه و خودرو و دیگر ضروریات زندگی می شد . تقریباً هیچ کارگر یا کارمندی ۲ یا ۳ شغله نبود. آموزگار مجبور نبود پس از پایان کارش، در پشت فرمان خود روش نشسته مسافر کنشی کند. به محض اینکه شخصی دیپلمش را دریافت می کرد، حتما شغلی، حتی برای موقت تا رفتن به سربازی و یا رفتن به دانشگاه دست و پا کند. از رانندگی در یک شرکت گرفته تا کار در دفتر یا اداره ای(.  
بخصوص اگر به قول معروف یک پارتی در جایی هم داشت). وضع در آمد به نحوی بود که وقتی یک شخص(پدر) کارگر در سازمانی یا اداره ای بود، حقوق ماهانه اش برای یک خانواده ۷ نفره کافی بود. در این رابطه خود یک خانواده ۷ نفره را می شناختم که پدر خانواده کارگر سازمان آب و برق بود و زندگیشان تامین. این کارگر از ۸ بامداد تا ۱۴:۳۰ بعد از ظهر مشغول کار بود. مزدش برای ۷ شخص کافی بود. یعنی ۱ نفر کار می کرد و ۷ نفر خوب زندگی می کردند .  
در پایان هر سال و نزدیک عید نوروز به کارمند و کارگر با احترام یک ماه حقوق اضافی و یا مبلغ دیگری و یا برگهای دارای اعتباری مالی(بن) اهدا می شد. کارهای سخت در آن زمان یکی کارگری ساختمان بود و دیگری کار در کوره آجر پزی بود. تقریباً هر کس شغلی داشت و دستش به دهنش می رسید، نه بساط کلیه فروشی بر پا بود و نه «تن - همسر» فروشی. کارهایی مثل کولبری و امثالهم اصلاً اسمش هم وجود نداشت. آری فقر هم بود، حتی مسکین بر درخانه ها می آمد و طلب کمک می کرد، همه داشتند که به او با خوراکی یا سکه ای امداد برسانند. کسی گرسنه نمی خوابید .

بیش از این نمی نویسم و کافی است که در این زمینه در اینترنت جستجو کرده، براحتی به شرایط اشراف پیدا خواهید کرد .

### ۳ - وضع بازار و اجناس :

از جلو هر مغازه خوار بار فروشی که رد می شدی مملو از جنس بود، از روغن گرفته تا چای تا شامپو وووو، خلاصه کلیه مواد مورد نیاز در اختیار بود و بارها خود به چشم می دیدم که مثلا بقال و مغازه دار سر کوچه یا بازار، تا آشنایی می دید صدا می زد و می گفت : فلانی، فلان جنس اعلا را دارم بیا چند کیلو وردار ببر، حتی پولش را بعدا بده. کسی برای نان و آب صف نمی گرفت، اگر صفی بود یا صف سینما بود یا تئاتر و یا مراسم اینچنینی .

خودرو معروف ایرانی که می گفتند موتورش از شرکت تالبوت انگلیس می آید با قیمت مناسب در اختیار تقریبا همه کارکنان دولت بود، حداقل دست دومش برای یک کارگر ساده وجود داشت . قیمت خودرو پیکان ۱۴۰۰۰ تومان بود. خودرو دیگری بود به اسم شورلت ایران(شورلت رویال) که توسط جنرال موتور ایران عرضه می شد که یک آموزگار براحتی چه نقد و یا قسطی میتوانست صاحب آن شود .

پودر لباسشویی مثل مارکهای برف، تایید و یا دریا که خریداری می شد، توی جعبه هایش جایزه بود، مثل بردن بشقاب، کارد و چنگال، دوربین عکاسی و بعضی وقتها اجناس قابل ملاحظه دیگری، بطوریکه خود بارها می دیدم که همسایه به همسایه هم محله ای خود وسایل خانگی می دادند. ملت حداقلش نانی و لباسی داشتند و کسی به ذلت و خواری که الان می بینیم نمی افتاد .

شاهد این ادعا ، نبود یک شعار اقتصادی در زمان تظاهراتها قبل از رفتن شاه و آمدن آیت «الله» خمینی بود. در این مورد خود سراغ اینترنت رفته و قضاوت و داوری با شما . خانواده ای شب را در توالت عمومی نمی خوابید. گور خوابی نبود، اتوبوس خوابی نبود، خیابان خواب بود اما نه در کارتن، بلکه با پتویی و لحافی، و نه به این کثرت در سطح یک کشور غنی .

### ۴ - وضعیت قضایی :

دادگاه ها مستقل بود و نه سفارشی و گزینشی، اگر چه پارتهای بازیهایی بود، اما در آمار کم . یک مخالف مسلح حکومت شاهنشاهی وکیل داشت و وکیل براحتی از موکل خویش دفاع می کرد. وکیلی به جرم دفاع از موکلش متهم و یا مجرم و همدست موکل حساب نمیشد و به اسارت گرفته نمی شد. دم درب دادگاه ها غوغا نمی کرد. قاضی درس حقوق خوانده بود و تخصص داشت و نه فقط تعهد و مکتبی و متعهد به شخص اول حکومت. اگر کسی مثلا محکوم به اعدام بود، در خیابان و در انظار عمومی تیرباران نمی شد و یا دار زده نمی شد . در خیابان شخص مجرم چه سیاسی و چه غیر سیاسی را دراز کش نمی کردند تا شلاقکش کنند.

### ۵ - زندان ها و زندانیان :

۲ مقوله زندانی در زمان شاه بود، عادی و سیاسی، عادی شامل سارق، قاتل، بدهکار ووو و دیگری زندانی سیاسی که از مخالف قلمی بود تا مخالف مسلح . زندانی مخالف قلمی زندانی بود که مثلا برعلیه شاه مطلب می نوشت و در نتیجه گیری خود وی را نوکر و به قول خودشان «سگ زنجیری امپریالیسم به سرکردگی آمریکا» خطاب می کرد و یا اشعاری در زدن سیستم شاهنشاهی . نویسنده را به زندان می انداخت، اما نه تنها نمی کشت، بلکه در زندان کتابخانه بود، اجازه نوشتن داشت . چریک مسلح را اگر آدمی از سیستم را نکشته بود و یا در بعضی موارد حتی کشته بود اعدام نمی کرد و حبس ابد می داد، اگر چه تعدادی را هم به جوخه تیرباران سپرد، چه مرتجع عقب افتاده ای همچون نواب صفوی را، و چه روشن بینی همچون بیژن جزنی را که در تحلیل نهایی، مشی مسلحانه را رد کرد و می گفت شاه ظاهرا دارد دست رفرم و اصلاحات می زند، و آخوندها را تهدید میهن می دید. در زندانها شکنجه بود، اما نه شکنجه و تهدید ۲۴ ساعته.

**اعدام :** بنا به آمار و اطلاعات و بنا به دستور آقای شاپور بختیار آخرین نخست وزیر در زمان محمد رضا شاه پهلوی، جمع آوری شده توسط سیروس آموزگار وزیر اطلاعات و جهانگردی، تعداد

اشخاص اعدام شده از زمان رضا شاه تا پایان حکومت محمد رضا شاه پهلوی زیر ۶۰۰ زندانی سیاسی. (فقط اعدامی).

#### ۶ - مراسم مذهبی :

هرکس آزاد بود مراسم مذهبی خودش را انجام دهد، کلیسا، کنیسه و آتشکده زرتشتیان، بهایی، همه در کنار هم بدون دشمنی زندگی می کردند، بجز اینکه بویژه در شهرهای کوچکتر بهایی ها در بین مسلمانان متعصب انگشت نما شده و گاه اذیت و آزاری کلامی می شدند. ۲ ماه محرم و عاشورا را همه سیاه پوش می کردند. تقریباً در ماه محرم و سفر برنامه عروسی و امثالهم خود ملت آزادانه برگزار نمی کردند.

در روزهای اصلی مثل عاشورا و تاسوعا، چند روز قبل و چند روز بعد از آن از رادیو و تلویزیون برنامه شاد پخش نمی شد و مراسم مذهبی پخش می شد.

مراسم رمضان شامل دعای افطار و دعای سحر و دیگر امورات از رادیو رسماً پخش می شد. مساجد بویژه در ماه رمضان تقریباً پر بود از آدمهای متعصب و غیر متعصب. ملت جهت افطاری مهمانی می دادند. به همدیگر کمک می کردند.

**آخوندها** در بین ملت وول می خوردند، روضه می خواندند (بویژه ۲ ماه محرم و سفر)، یا یک دراز گوش داشتند، یا یک موتور سیکلت گازی، که با آن به مجلس روضه رفته و روضه ای می خواندند از کربلا و زینب و غیره، تا نر و ماده بودن اسب و شتر حسین و حسن و دیگران. در شب آخر مجلس یک پولی می گذاشتند کف دستشون و می رفتند، که به آنها می گفتند آخوند ۲ یا ۵ ریالی، یک سری هم آخوندهایی بودند که کمی شیکتر. آخوندها و ملاها اکثراً بیکار و با پول روضه و خمسی و ذکاتی و یا صدقه ای که ملت به آنها می داد و یا اداره اوقاف روزگار می گذراندند، مثلاً اگر کار می کردند فوقش در محضری جهت خواندن عقد و ازدواجی بود، یا وقتی شخصی از دنیا می رفت، برای مراسم دفن و کفن و خواندن دعای تلقین در قبرستانها بودند و یا قرآن خوانی می کردند. از خدمت سربازی معاف بودند. اکثر تخصص و فکر و ذکرشان بیشتر مربوط به مسائل غسل نجاست، غسل میت، غسل بعد از جماع و امثالهم بود یعنی سکس و مرگ. آخوندهای به اصطلاح شیک و غیر شیک هم هر ساله برای سلامتی شخص شاه مراسم دعا و نیایش اجرا می کردند (تاریخ و روزی بود که در یکی از کاخهای سلطنتی، به شاه شلیک شده بود، اما این ترور ناموفق بود). عده قلیلی هم بودند که تخصص هایی بویژه در زمینه الهیات داشته و زسماً در دوایر دولتی مشغول شغلی بودند.

#### ۷ - روابط مردم با هم :

می شود گفت دشمنی و کینه بین مردم خیلی کم بود، همسایه ها رابطه شان با هم خیلی مهربانانه بود و مرتب در کنار هم، بویژه در شهرستانها، نان و نمک همدیگر را خوردن معنی داشت. به همدیگر کمک می کردند، کسی که می رفت مسافرت کلید منزلش را بدون هیچ دغده و ترسی می داد به همسایه که سرکشی بکند به خانه. از کوچه که رد می شدی صدای آهنگ بود و گاهی قهقه خنده. رادیوها ترانه درخواستی و برنامه گلها پخش می کردند، کنسرت آغاسی و سوسن و دیگر خوانندگان بود. عید نوروز تقریباً همه لباس نو، عیدی به همدیگر می دادند، شادی فراوان.

سینماها فیلمهای مختلف به نمایش می گذاشتند، از فیلمهای ایرانی گرفته تا غیر ایرانی، از فیلمهای شاد و خنده دار و با معنی گرفته (فیلمهای صمد و سرکار استوار و ننه آقا، از آقای پرویز صیاد) تا داستانهای عاشقانه و گاه تاریخی. اخیراً هم برخی سینماها فیلمهای به قول آن موقع، لختی به نمایش می گذاشتند، که این بیشتر سوژه ای شد بدست مسلمانهای متعصب سیاسی و غیر سیاسی و بویژه ملاها که شاه دارد همه را به فساد می کشاند.

از تلویزیون ملی ایران سریالهای خانوادگی مثل مراد برقی، آقای مطالعه، تلخ و شیرین و دایمی جان ناپلئون پخش می شد که خیلی هم طرفدار داشتند، بخصوص مراد برقی که موقع پخش آن از تلویزیون، وقتی می رفتی تو کوچه و یا بازار، همه خالی و ملت پای تلویزیون مشغول دیدن این سریال بودند. اصغر ترقه (شخص همیشه عصبی سریال)، محبوبه (دختری که اصغر ترقه بهش دل بسته بود) بر سر زبانها بود، خلاصه ملت با این سریالها صفا می کردند، حتی با دردهایی که خیلی کمتر از شادیهها بود.

در تمامی سینماهای کشور، قبل از پخش فیلم، سرود شاهنشاهی پخش می شد، و همه باید به احترام خانواده سلطنتی بر پا می ایستادند، و اگر شخص یا اشخاصی بر پا نمی شدند، می گفتند از طرف ماموران ساواک بعنوان مخالف شناخته شده و شناسایی می شوند. مشروب فروشی مشروبش را می فروخت، و مهر و تسبیح فروش، مهر و تسبیحش را . کسی مزاحم دختر همسایه نمی شد، یا دختر رهگذر، بودند که متلک پرانی می کردند، اما جوانهای محل اگر چنین موردی می دیدند، گوشمالی درست حسابی به طرف می دادند. بیشتر ملت به فکر زندگی و شادی بودند تا مرگ و آخرت . دریا آزاد، زن و مرد دریا می رفتند، کسی به کسی تعرض نمی کرد، هم بی حجاب بود هم با حجاب، اصلا شهروندها به فکر این مسائل نبودند.

## ۸ - مطبوعات و یا به زبان امروزی «مدیا» :

دو روزنامه اصلی بود، کیهان و اطلاعات که بیشتر اخبار روز بود و مسائل دیگر (رو راستش شخصا اصلا اهل خواندن آنها نبودم) .

مجله هفتگی **توفیق**، که راجع به همه مسئولین کشور می نوشت، به زبان فکاهی و با طعنه، و گاه علنی همه را به تمسخر می گرفت، بجز شخص اول مملکت یعنی شخص شاه را. اگر درست بخاطرمانده باشد، گویا شاه گفته بود که خواب دیده از اسب افتاده و حضرت ابوالفضل (علمدار عاشورا که در جریان عاشورا دو دستش قطع شده بود) او را موقع افتادن از اسب گرفته و از زمین خوردن نجات داده، مجله توفیق هم در شماره پس از آن عکسی از حضرت ابوالفضل کشیده بود که هر دو دستش از بازو قطع بودند، به این خاطر گویا برای مدتی آنرا توقیف کرده و بسته بودند که این مجله پس از این جریان، نوشته بود «فیقم، فیق شد» . زن روز، مجله کودکان، مجله دانشمندان، به اضافه تعدادی دیگر که اسامی آنها را همه بخاطر ندارم. یکی هم مجله «مکتب اسلام» که آزادانه پخش می شد و گاهها به اشاره و با ترس و لرز سعی می کرد به دشمنی با کارهای شاه به شیوه ای دشمن تراشی کند و دامن بزند، هزینه یا بخشی از هزینه نشر این مجله را شرکتی به اسم «سیمان اصفهان» پرداخت می کرد، که شخصا نمیدانستم و هنوز هم نمیدانم که چه رابطه ای بین «اسلام» و سیمان بود.

## ۹- نشر کتاب :

در تمامی زمینه ها کتاب آزاد بود، بجز برخی کتب که بیشتر ریشه سیاسی داشت و گاهها یا سانسور می شد و یا اجازه چاپ نداشت، کتب ممنوعه مثل اصول مارکسیست، اشعار به زبان آن موقع انقلابی، رساله **عملیه** آیت «الله» خمینی، یا برخی کتابها و نوشته های آقای علی شریعتی. کتابها و نشریات گروه های چریکی که اصلا و طبیعی هم بود، چرا که خط و مشی آنها سرنگونی حکومت بود . البته کم کم و به مرور زمان سانسور نسبت به یک سری کتب برداشته شد، از جمله مثلا ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی که حتی به سفارش شخص خانم فرح دیبا همسر شاه در کانون پرورش فکری کودکان چاپ شد. شاعران زیادی رشد کردند مثل احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، غلامحسین ساعدی و برخی دیگر که من در آن موقع شخصا برخی از سروده های آنها آگاه بودم، ولی وجدانا بیطرفانه بگویم، یک سری کتابهایی بودند که راحت می شد از کتابفروشی ها تهیه کرد و سیاسی هم بودند.

## ۱۰- موسیقی و هنر :

هنر، شامل سینما و تئاتر، رقص، آواز، مجسمه سازی به جرئت می توانم بگویم آزاد آزاد بود، اگر چه متن برخی ترانه ها از زیر نظر ساواک رد می شد، و چند خواننده ای مثل داریوش و فرهاد (خواننده جمعه خونین) درگیرهای مختصری با ساواک داشتند. انصافا در زمان شاه هنر بطور عام رشد چشمگیری داشت .

## ۱۱- احزاب :

اگر درست بخاطرمانده باشد، یک حزب بود به اسم پان ایرانیست، اگر هم احزاب دیگری بوده، شخصا بخاطر نمی آورم . اما در مقطعی شخص شاه حزبی تشکیل داد به اسم « حزب رستاخیز» و تمامی احزاب دیگر را منحل اعلام کرد و می گفتند شخص شاه اعلام کرده که هر

کس که ناراضی است بیاید پاسپورت بگیرد و از مملکت برود) در این زمینه اگر دیگران بیشتر آگاهی دارند بیایند و بنویسند). همین هم بهانه بیشتر داد بدست مخالفین، بویژه ملاها. فکر می کنم یک فضای از آن موقع را جسته گریخته گفته باشم.

## ۱۲- زنان :

در همه زمینه ها آزاد آزاد، حتی در برخی مسائل سیاسی، حقوق برابر با مردان در تمامی زمینه ها. در این زمینه واقعا نمیدانم چه بنویسم. گفته ها بی پایان است و خود بانوان آن موقع می توانند در این مورد بنویسند.

## ۱۳- حرمت و عزت ایرانی بودن :

به نوشته روزنامه اطلاعات در شماره روز پنجشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۷، مسافرت برای ایرانیها به اروپا بجز برای کشورهای اروپای شرقی و سوئیس و اتریش، بدون ویزا امکان پذیر بود.

## بعد از ۱۳۵۷

حال به بررسی حاکمیت آخوندها بعد از نزدیک به نیم قرن با حضور عینی با هم می پردازیم (به زبان عامیانه خدا پدر و مادر اینترنت را بیامرزد که هم کار مرا راحت کرده که دیگر نویسم و هم شما خوانندگان گرامی را زیاد جلو کامپیوتر نگه ندارم) .

### ۱ - تحصیل :

لطفا بروید به هزینه بالای شهریه، خرید کتاب، ووووووی از مقطع ابتدائی تا دانشگاه بخوانید و بر روی اینترنت ببینید.

### ۲ - مشاغل :

همه در جریان هستیم، دکتر در رشته های مختلف بیکار و آواره. ۷ نفر بایدکار کنند تا شکم یک شخص شاید سیر شود.

### ۳ - وضع بازار و اجناس :

اجناس ثانیه به ثانیه نرخشان بالا می رود، تازه اگر یافت شود، گوشت گران، برنج گران ووووو

### ۴ - وضعیت قضایی :

بازار بورس طناب دار. در این زمینه از زنده یاد احمد شاملو کمک می گیرم که می گوید :  
هراس من - باری همه از مردن در سرزمینی است :  
که مزد گورکن --از آزادی آدمی  
افزونتر باشد .

قصاص، سنگسار، قتلهای زنجیره ای، محاکمات چند دقیقه ای، اعدام به جرم توهین به گربه مرتضی علی. یا به عمامه «آقا» وووو برویم بر روی اینترنت ببینیم ، افتضاح افتضاح . (کلمه ایی برای بیان وحشتناک بودن این افتضاح در فرهنگ لغت پیدا نمی کنم).

### ۵ - زندان ها و زندانیان :

این بخش را سفید می گذارم، چرا که از شرم جنایت، نه کاغذ امان می دهد، نه از قلم جوهری . کابوس، کابوس .

**اعدام** : فقط به زبان فارسی بر روی اینترنت بزنیم، « آمار اعدام در ایران» .

### ۶ - مراسم مذهبی :



مملکت امام زمان است . اشک، عزا، ناله در رادیو، تلویزیون، بلندگوهای مساجد وووو روضه و گریه وو، وفات فاطمه، ام کلثوم وفات محمد.....

#### **۷- روابط مردم با هم :**

اعصاب خورد مردم، افزایش بی نظیر انواع بیماری های روحی - روانی (افسردگی، اسکیزوفرنی، دو قطبی و غیره، به جان هم افتادن مردم، افزایش چندین برابری طلاق، قتلها و خودکشی های خانوادگی و نمونه های بیشمار دیگر

#### **۸ - مطبوعات و یا به زبان امروزی «مدیا» :**

همه چیز آزاد. قرار است سردبیر و مدیران «لوموند فرانسه و شارلی ابدو» جهت یادگیری قوانین و ضوابط لائیسیته (سکولاریسم) و آزادی وارد ایران اسلامی شوند و در کلاسهای حسین شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان به شکل صلواتی آموزش های لازم را ببینند.

#### **۹- نشر کتاب :**

هر چه دلتان میخواهد در این بخش بنویسید .

#### **۱۰- موسیقی و هنر :**

سلام فرمانده .....  
بانوای کاروان، بار بندید همرهان، این قافله عزم کربلا دارد .....

#### **۱۱- احزاب :**

حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله

#### **۱۲- زنان :**

ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است  
زیبنده ترین زینت زن حفظ حجاب است  
یا توسری یا روسری .....  
مشهد، تایلد اسلامی، صیغه های ۱ ساعته تا ....

#### **۱۳ - حرمت و عزت ایرانی بودن :**

خود در جریان اعتبار پاسپورت جمهوری اسلامی هستید، بماند عزت و احترام ایرانی بودن. در این زمینه تجربه شخصی خود را می گویم:  
چند سال پیش سفری به یکی از کشورهای افریقای شمالی داشتم با پاسپورت اروپایی، به محض اینکه به ورودی و زدن محل ویزا در پاسپورت رسیدم ، مثل همه مسافران پاس خود را به مامور گمرک مربوطه دادم . آنچه گذشت را در زیر می آورم( قبل از اینکه مهر ویزا به کشور مربوطه را در پاسپورت بزند، نگاهی به چهره ام انداخت) و پرسید :

مامور گمرک : سلام آقا، اهل کدام کشور هستید ؟

پاسخ من : سلام، شهروند کشوری که پاسپورتش در دست شما است .

مامور گمرک : گفتم ، اهل کدام کشور هستید آقا ؟

پاسخ من : شهروند کشوری که پاسپورتش در دست شما است .

مامور گمرک : میدانم، اما اصلیت کجایی است، ایتالیا، اسرائیل، وووو

پاسخ من : چه فرقی دارد، مگر فرقی دارد ؟

شهروند همین کشوری هستم که پاسپورتش در دستان شماست .

مامور گمرک : میدانم، اما پدر، پدر بزرگ ، یا خلاصه اصلیت اهل کجا هستند ؟

پاسخ من : ایران .

مامور گمرک : ویزا در پاسپورت زد و با خودکار قرمز در فرم مخصوصی که برای همه بود، دایره قرمزی روی برگ من زد، و آنرا در بخشی دیگر گذاشت .

عکس العمل من : دنبال تروریست می گردید؟  
بروید سفارت جمهوری اسلامی ملاها را در کشورتان زیر نظر بگیرید، آنوقت به من گیر نخواهید داد .

مامور گمرک : یعنی چه ؟

عکس العمل من : شرح دادن فعالیت‌های تروریستی رژیم جمهوری اسلامی در کشورهای مختلف، تاکتیک‌های نیرو گیری رژیم در کشورهای مختلف، بویژه کشورهای مسلمان و افریقایی. مابقی داستان پس از ورود به کشور مربوطه، خود داستانی است که شاید آنرا در نوشته ای دیگر بیان کنم .  
مسائل دیگر زیاد است که اصلا به آنها نپرداخته، چرا که واقعا مثنوی خروارها شود.

**اما:**

نظر نگارنده را می خواهید بدانید ؟

در آخر باید بگویم در زمان محمد رضا شاه پهلوی، انصافا همه چیز بود بجز فضای باز سیاسی صد در صد سیاسی، که بنظرم اگر محمد رضا شاه پهلوی حکومتش ادامه می داشت، با توجه به پیشرفت ارتباطات بویژه اینترنت و دید مدرنی که وی داشت، و در ادامه جامعه اسلام زده بی هویت ایرانی، اگر تا اندازه ای به هویت اصلیش پی می برد، حتماپا به جاده دمکراسی می گذاشتیم و جبرا روند دمکراسی در کشور آغاز می شد. از سعودی و دبی و قطر و آنطرفتر یعنی کره جنوبی که کمتر و بی عرضه تر که نبودیم، نه شاه نه ملت . ضمنا جامعه ایران یک جامعه مذهبی و بی هویت ایرانی بود. در اصل، شاه نان و آب ملت و امور اداری ملت را تهیه و برنامه ریزی می کرد، و در برابر آن، اندیشه ای بیگانه و ضد ایرانی بنام اسلام، که در آخوندها تبلور داشت، همه امور ملت از بدو تولد تا سرازیر شدن به گور را بدست داشته و اداره می کردند.

در آخر باید بگویم که :

**ایران زمان محمد رضا شاه پهلوی با همه کم و کسریهایش زیبا بود و جای نفس کشیدن و زندگی شرافتمندانه .**

حال این سنوال واقعی در برابر ما است :

**برکت یا نکبت(با کسره «ت» )**

**؟ ۵۷**

**اگر برکت، یک دانه ناقابل لطفا .  
بویژه آنهایی که از این افتضاح ۵۷ دفاع می کنند.**

پیروز باد،  
جنیش مملو از شرف و عزت:  
زن - زندگی - آزادی .

رها اخلاقی  
۸ خرداد ۱۴۰۲  
۲۹ ماه می ۲۰۲۲ میلادی